۶۹. رؤیت هلال (۱۴۰۴/۰۲/۲۰)

سال تحصیلی (۱۴۰۴-۱۴۰۳) - شنبه،۲۰ اردیبهشت ۱۴۰۴ موضوع: بررسی ادعای تصفیه روایات درقرن۴ و احیای ان توسط شیخ طوسی

- پیش‌گفتار(چکیده)
- نقد ادعای تصفیه روایات شاذ در قرن چهارم و احیاء آن توسط شیخ الطائفه
- لزوم تذکر به این تصفیه توسط علماء
- تهافت کلام مدعی در دو کلمه تصفیه و روایات غیر معمول
- لزوم بررسی وجود روایات شاذه در جوامع قرن چهارم توسط مدعی
- نقل بیش از صد روایت از عمارساباطی در کافی
- ابهام در کلمه شاذ در کلام مدعی
- روایت شاذه صحیح السند تطوق در کافی شریف
- نقل روایات شاذه عدد

پیش‌گفتار(چکیده)

موضوع اصلی:
ادعای تصفیه روایات در قرن چهارم و احیای آن توسط شیخ الطائفه.

موضوعات فرعی:
تعبیر شیخ طوسی از عمار ساباطی، عدم تذکر علمای آن دوره به تصفیه روایات، تهافت مدعی تصفیه روایات در معنای تصفیه، لزوم بررسی روایات شاذ در جوامع قرن چهارم، نقل بیش از صد روایت از عمار ساباطی در کافی، ابهام در کلمه شاذ، شواهدی از وجود روایات شاذ در کافی و فقیه؛ روایات تطوق، روایات عدد

نقد ادعای تصفیه روایات شاذ در قرن چهارم و احیاء آن توسط شیخ الطائفه

مطلبی را ارسال فرموده بودند؛ عبارتشان را ذیل جلسه سیصد و هشت ارسال فرموده‌اند. فرموده‌اند: «ادعا این است که شیخ طوسی روایاتی را که در قرن چهارم تصفیه شده بود، احیا کرده است. برخی از این موارد منجر به احیاء شدن روایات متعارض شد»؛ یعنی قبلاً تصفیه کرده بودند و متعارض ها از بین رفته بود. ایشان دوباره احیاء ممات کردند. «اگر ایشان احیاء نمی‌کرد این تعارضات نبود. البته حتی برخی از روایات غیر متعارض هم همین خصوصیت را دارند»؛ یعنی علماء تصفیه کرده بودند و شیخ دوباره آن‌ها را احیاء کردند. ولی فعلاً فقط روایات متعارض را بحث می‌کنیم. همچنین فرموده‌اند: در استبصار جناب شیخ تحقیقی راجع به روایات جناب عمار بن موسی ساباطی کرده‌ام. این روایات عمار از جناب کلینی و صدوق و سائرین نیامده بود و تصفیه شده بوده اما مرحوم شیخ در تهذیب آورده بودند و معارضه را برپا کرده‌اند. واژه‌ای هم که کلید جستوجوی ایشان بوده «فأما ما رواه» ای «و أما ما رواه» است که در تهذیب هم این تعبیری زیاد به کار رفته است. با این تعبیری می‌خواهند روایت متعارض را بیان کنند. خب ایشان موارد متعددی را بررسی کرده‌اند. شیخ منفرد به نقل هستند. یعنی نه مرحوم کلینی و نه مرحوم صدوق آن روایات را ذکر نمی‌کنند. مرحوم شیخ در فهرست راجع به ساباطی تعبیری می‌کنند به «له کتاب کبیر جید معتمد». بعد از صاحب قاموس الرجال نقل کرده‌اند که ایشان گفته اند: «نری بالصبر کثیرا من اخباره غیر معمول بها». اخبار عمار ساباطی معمول بها نیست. بعد هم موارد بسیار زیادی از استبصار شیخ نقل کرده‌اند. خود شیخ می‌گویند عمار ساباطی منحصر به نقل این روایت است و با نقل او تعارض به پا شده ولی این روایات عمار در کافی و فقیه و اینها نیامده است.

لزوم تذکر به این تصفیه توسط علماء

خب برگردیم و بررسی کنیم؛ فرمودهاند: «ادعا این است که در قرن چهارم رواياتی تصفیه شده». زیر کلمه تصفیه باید خط بکشیم و ببینیم منظور چیست. یعنی چه که در قرن چهارم روایات تصفیه شده؟! یک کارناخودآگاهی از اصحاب بوده؟ یا پروژهای آگاهانه بوده و خودشان میدانستند دارند چه کار میکنند؟ باید معلوم بشود که تصفیه از چه جهتی بوده است. آیا تصفیه بهمعنای تکذیب صدور بود؟ بهمعنای تضعیف صدور بود؟ بهمعنای کنار گذاشتن یک راوی بود؟ چون تصفیه حیث میخواهد. آیا تصفیه بهمعنای تضعیف جهت صدور بود؟ یعنی هر چه احتمال میدادند تقیه باشد را کنار گذاشتند؟ آیا تصفیه بهمعنای محتوا بود؟ محتوایی را که ضعیف میدانستند را کنار میگذاشتند. تصفیه بهمعنای اخذ به معارض اجح و راجح بود؟ تصفیه بهمعنای کنارگذاشتن مضطرب المتن بود؟ خلاصه باید روشن کنیم که در قرن چهارم چه کار کردهاند. مد نظرشان چه جهتی بوده. چون تصفیه حیثی است و باید ببینیم از چه حیثی تصفیه کردهاند. باید قرائنی برای آن پیدا کنیم. سؤال دوم این است که مرحوم شیخ هم این تصفیه را از این علماء میدانستند یا نه؟ خبر نداشتند که علماء قرن چهارم این کار را کردهاند و بعد ایشان احیاء کردهاند؟ یا اینکه با اینکه مرحوم شیخ خبر داشتند دوباره احیاء کردند؟ اگر بگوییم مرحوم شیخ خبر نداشتند، خیلی بعید است که بگوییم خودجوش این تصفیه صورت گرفته باشد. اگر کاری بوده که اعلام شده بود و علماء میدانستند، خیلی بعید است که بگوییم شیخ نمیدانستند. ظاهر عبارت ایشان هم این است که شیخ میدانستند. فقط از باب شیخ الطائفه بودن و بهعنوان رهبر طائفه باز عمل کردهاند. لذا میدانستند.

خب اگر این چنین است که در قرن چهارم کاری بهعنوان تعمد صورت گرفت، و خود شیخ میخواستند فضا را برگردانند، اول بر خود شیخ بود که تذکر بدهند. چرا؟ چون پیشینه یک کار آگاهانه کردهاند و زحمت کشیدهاند. خب ایشان از باب پدر طایفه اگر بخواهند کاری کنند، باید تذکر بدهند. اگر خود شیخ هم تذکر ندهند، این امور علمی قهرا در فضای علماء و کسانی که خبر داشتند در قرن چهارم چنین تصفیهای صورت گرفته، آن علماء تذکر میدادند و میگفتند شیخ این کار را کردهاند. و الّا چنین نبوده است. ای خود علماء قرن چهارم تذکر میدادند که ما یک پروژه داریم. اینها سؤالاتی است که در اینجا مطرح است.

تهافت کلام مدعی در دو کلمه تصفیه و روایات غیر معمول

در قرن چهارم چه کار کردند و بعد مرحوم شیخ برگرداندند؟ شواهدی که بعداً می‌آورند هم مهم است. ایشان می‌فرمایند در برخی موارد مرحوم شیخ اشاره به شذوذ روایت عمار بن موسی در مقام تعارض کرده‌اند؛ «و الوجه فی هذین الخبرین ان لایعارض بهما الاخبار لان الاصل فیهما واحد و عمار السباباطی ضعیف فاسد المذهب لا یعمل علی ما یختص بروایته و قد اجتمعت الطائفه علی ترک العمل بهذا الخبر. فهذا خبر شاذ مخالف للاخبار کلها و اجمعت الطائفه علی ترک العمل به». بعد می‌فرمایند: «در این وجه اخیر خود ایشان تصریح می‌کنند که خبر شاذ به آن عمل نمی‌شود». پس تمام بحث در این شد: این مواردی‌که شیخ گفته اند، در قرن چهارم به آن عمل نکرده‌اند، من اینکه تصفیه کرده‌اند. از نظر دقت کار، عمل با تصفیه، زمین تا آسمان تفاوت دارد. تصفیه، حیثی است. یک حیث روشنی دارد و ضابطه ای را اعمال می‌کنند؛ یک خط قرمزی هست. می‌گویند روایتی که پشت این خط است را کنار می‌گذاریم. این تصفیه می‌شود. اما عمل به اجتهاد و نگاه مربوط می‌شود. وقتی معارض هستند، این مجتهد در این طرف معارضه ترجیحاتی می‌دهد و عمل می‌کند. دیگری طرف دیگر را عمل می‌کند. کمکم بین فقهاء عمل به یکی از آن‌ها مشهور می‌شود. اعراض طائفه از دیگر روایت. اینکه من تکذیب صدور است و من حتی تضعیف صدور است. من تضعیف جهت صدور است. بلکه صرفاً بخاطر ترجیح احد المتعارضین است. ای سائر جهات. پس ما در اینکه در قرن چهارم عمل کنند، مشکلی نداریم. در قرن‌های دیگر هم عمل می‌کردند. اتفاقا از مختصاتی که بین شیعه معروف است، این است که می‌گویند باب اجتهاد مفتوح است. اهل‌سنت چهارتا را می‌گفتند. البته اصل مسأله اجتهاد و اخباریون و اصولیون در جای خودش بحث می‌شود. ولی آن چه که در میان شیعه معروف بوده، این بوده که آن‌ها تقلید از یک مجتهد را واجب نمی‌دانستند. معروف نزد آن‌ها انفتاح باب اجتهاد و عمل بوده است. خب اگر عمل مقصود است، اصلا عمل تصفیه نیست.

شاگرد: شیخ هم موافق با عمل بوده؛ چون شاذ را کنار گذاشته است.

استاد: ایشان می‌گویند قبلی ها به اینها عمل نکرده‌اند، یعنی نیاورده اند و شیخ دوباره آورده‌اند. بزنگاه فرمایش ایشان این است. چیزی که بخاطر ترک عمل از کتب رفته بود را احیاء کردند. خب اگر بخاطر عمل رفته بود، پیشینیان مشکلی نداشتند که دوباره شیخ آن را برگردانند. چون او می‌گفت من که باب اجتهاد را منسد نکردم، حجت بین من و بین الله این است. خب در قرن چهارم یک عالمی می‌گوید حجت این است؛ یعنی وقتی من به اینها نگاه می‌کنم به این عمل می‌کنم. عمل یعنی حجت بالفعل بین من و ربم. بقیه اش روایات است که من آن‌ها را تکذیب صدور می‌کنم و من تضعیف صدور می‌کنم. مهمتری وجه آنکه مرحوم کلینی هم در مقدمه کافی اشاره فرمودند: «نردّ علمه الی اهله».

این حاصل عرض من است: اگر منظور از تصفیه، عمل است، قبول است. ولی لازمه آن این نیست که شیخ چیزی را که ممات شده بود را احیاء کند.

شاگرد: اینکه اهلبیت فرمودند «خذ بالمجمع علیه فان المجمع علیه لاریب فیه»، از این حیث تصفیه است. یعنی شذوذاتی را اینها کنار گذاشتند و بیان هم کردند. من فرمایش جناب شیخ در ابتدای کتاب را یک طعن میدانم که ایشان موارد متعارض را با یک غرضی جمع کرده تا بگوید من بین اینها جمع میکنم. ظاهراً در دوره ایشان متداول بوده است. چون اهلسنت هم کتاب برای جمع متعارض مینوشتند.

استاد: یعنی در قرن چهارم «مجمع علیه» از غیر «مجمع علیه» تصفیه شد؟ در فرمایش شما حیث تصفیه چه شد؟

شاگرد: شذوذات منظور است.

استاد: شذوذات یعنی در حین تعارض یا حتی غیر تعارض؟

شاگرد: حتی شاید غیر تعارض باشد.

لزوم بررسی وجود روایات شاذه در جوامع قرن چهارم توسط مدعی

استاد: نکته‌ای که الآن مهم است، این است: وقتی می‌گوییم در قرن چهارم شذوذ را کنار گذاشتند، اگر در کتاب استبصار و تهذیب بروم و روایاتی که شیخ آورده ولی در جوامع روائی قرن چهارم نیامده را ردیف کنیم و بگوییم شیخ اینها را آورده و درعین‌حال شاذ هم هست و در کتاب‌های قرن پنجم هم نیست، پس شیخ احیاء کرده‌اند! این یک چیز است. یعنی تنها از آن چه که می‌خواهیم آمارگیری می‌کنیم و ارائه می‌دهیم. اما مهم این است که برویم ببینیم در همین کتب قرن پنجم روایت شاذ هست یا نیست. غیر مجمع علیه هست یا نیست. در کافی و فقیه روایاتی مفصلی می‌بینید که شاذ است. غیر معمول به و غیر مجمع علیه است. خب چطور تصفیه کرده‌اند؟! چطور شاذ را کنار گذاشتند؟! اگر فقط کتاب استبصار را ببینیم، می‌گوییم اینها شواذ قبلاً نبود و شیخ آورده‌اند. خب شیخ صریحاً می‌گوید «غیر معمول بها». به این روایات عمل نشده است. عمل نشده چون شاذ بوده؟! شذوذ به چه معنا است؟ یعنی شذوذ در عمل؟ یا شذوذ در نقل؟

نقل بیش از صد روایت از عمارساباطی در کافی

همین عمار ساباطی که ایشان فرمودند را ببینید؛ دو محدّث بزرگ؛ هم مرحوم فیض و هم علامه مجلسی دارند؛ از حدائق از اینها نقل کردهاند در جاهای دیگر هم هست. عباراتشان را دیدم. خودتان مراجعه کنید. اول فیض فرمودهاند اگر راوی این روایت عمار نبود عمل میکردیم. اما عمار مضطرب در نقل است. ریخت روایات عمار طوری است که وقتی او راوی است، دیگر برای ما حجیت بالفعل ندارد. علامه مجلسی میفرمایند روایتی از عمار نیست، مگر اینکه در آن تشویش هست. اگر الآن صحبت در خصوص عمارساباطی است، مرحوم شیخ میگویند در مورد راوی نه تکذیب صدور است و نه تضعیف صدور است، بلکه راوی ثقه ای است. اما در نقل مضطرب نقل میکند. نمیتوانیم اطمینان کنیم که دارد چه کار میکند. خب این تصفیه است؟! اگر به این صورت است باید کل روایات عمارساباطی را کنار بگذارند. اگر بنابراین است که روایات عمار مضطرب است، در کافی نباید نقل کند، درحالیکه بالای صد و بیست روایت از عمار هست. جالب این است که حدود صد روایت از او در فروع کافی است. یعنی روایاتی است که برای فقه است. در روضه و اصول، حدود بیست روایت است. نزدیک صد روایت از عمار در کافی در فروع است. همین عماری که میگویند مضطرب است. خب باید صد روایت در کافی را هم بررسی کنیم. ببینیم چیست. سائر روایات مهمتر است. تصفیه فقط این نبود که تنها روایات عمار را کنار بگذارند؛ البته که کنار نگذاشتند. تصفیه این بود که مجمع علیه را بگیرند و شاذ را کنار بگذارند؟ خب شاذ را تعریف کنیم؟ شاذ یعنی طائفه به آن عمل نکردهاند؟ خب باید مسلم شود که قبلی ها عمل کردهاند ای نکردهاند. شاذی که الآن با عمل آنها شاذ شود، شاذی است که به نفس اجتهاد و عمل اصحاب آمده است. کسی که اجتهاد میکند برمیگردد و میگوید شما صد نفر عمل کردید، من هم به صد نفر دیگر مثل خودم روایت مقابل را بیان میکنم و به آن عمل میکنیم. لذا مساوی میشوند. یعنی به صرف عمل که شاذ نمیشود. باید شذوذی قبل از عمل باشد. یعنی بدانیم این شذوذ قبل از فتوا بوده است.

شاگرد: فرمایش مرحوم مجلسی و فیض را که همه نمیگویند. اتفاقا مواردیکه کلینی و صدوق میآورند، از مواردی نیستند که شاذ باشند. مثل شیخ در عده دارد که اگر مخالفین روایت کنند نگاه میشود که اگر از اصحاب ما در آن زمینه روایتی رسیده ای نه. لذا از این حیث موید میشود. صحبت بر سر مواردی است که اصحاب نیاورده اند ولی شیخ آوردهاند.

استاد: اصحاب قبلاً نیاورده اند ای در قرن چهارم نیاورده اند؟

شاگرد: بین کتاب مرحوم کلینی و شیخ تفاوت میگذارند. مثل کتاب کلینی، کتاب جا افتادهای بوده که مورد پذیرش همه واقع شده است. یعنی اینطور نبود که شذوذات در آن واقع شده باشد. چه مکتب قم بوده ای مکتب بغداد بوده، یک اجماعی روی این کتاب بوده و بعد هم مثل مرحوم صدوق.

ابهام در کلمه شاذ در کلام مدعی

شاگرد۲: منظور از شاذ در فرمایش شما چیست؟

شاگرد: شذوذ یعنی نگاه به سندش نیست. یعنی روایتی که اصحاب به آن عمل کرده باشند.

شاگرد۳: اینکه امام میفرمایند شاذ را کنار بگذار، یعنی روایت معمول به را کنار بگذار؟!

شاگرد: مثلاً روایتی است که هم اصحاب به آن عمل کردهاند و هم در کتب هست، در مقابل یک روایتی است که ....

شاگرد۳: امام که به عمل اصحاب کاری ندارند. منظور از شاذ در نقل روایت است، نه عمل اصحاب.

شاگرد: گاهی نقل تلازم به عمل دارد. صحبت سر شذوذ در مقابل مجمع علیه است. یعنی روایتی که بین اصحاب شناخته شده است.

شاگرد۳: یعنی در منابع معتبر هم باشد؟

شاگرد: مشی آنها سندی نبوده است. کتب مشهور منظور است.

شاگرد۳: منظورم این است که امام به عمل استناد نمیکند.

شاگرد: مثلاً از استاد دو نقل قول میشود، بیست نفر آن نقل را میگویند و کسی مثل من میگوید حاج آقا این را گفتند. شما میگویید این قول شاذ میشود.

شاگرد۳: الآن شهرت و شذوذ بودن به تعداد رواتِ شد؟ به معروفیت شد؟ به عمل شد؟

شاگرد: یعنی میبینید یک روایت در کتب مشهوره آمده و یک روایتی در غیر کتب مشهوره آمده است.

شاگرد۳: این نقل میشود.

شاگرد۲: حالا باید ثابت کنیم مرحوم کلینی در کتابشان روایاتی را آوردهاند که در زمان خودشان بین اصحاب شهرت نقل داشته است؟ این ثابت است؟

استاد: ببینید معمولاً ما شاهدهای مثبت یک مدعی را جمعآوری میکنیم. و حال آنکه باید آن طرفش را هم نگاه کنیم. برخی از مثال هایش را عرض میکنم.

روایت شاذه صحیح السند تطوق در کافی شریف

در همین بحث رؤیت هلال، مرحوم کلینی در کافی شریف، «بَابُ الْأَهِلَّةِ وَ الشَّهَادَةِ عَلَيْهَا»[1]، روایت یازدهم را نقل می‌کنند. البته روایات دیگری هم هست، این روایت را به خصوصه انتخاب کردم. دوازده روایت آورده‌اند. سند یازدهمین روایت عال العال است. دیگر بهتر از این سند نمی‌شود. حتی علامه حلی که این روایت را آورده‌اند و گفته اند «فی سنده کلام»، مرحوم آقای خوئی می‌گویند ایشان فقط طریق شیخ صدوق به پدر مرازم را دیده‌اند. در این کلام است. و الّا اگر نقل کلینی از احمد بن ادریس و شیخ از سعد بن عبدالله را می‌دیدند، اصلاً زنده احدی از باحثین سر سوزنی تردید در سند نمی‌شد. یعنی اعلی الاسانید است.

> أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُرَازِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِذَا تَطَوَّقَ الْهِلَالُ فَهُوَ لِلَيْلَتَيْنِ وَ إِذَا رُئِيَ ظَهْرُ السِّكَّةِ فِيهِ فَهُوَ لِثَلَاثِ لَيَالٍ[2]

خب مرحوم کلینی این روایت را آورده‌اند. مرحوم مجلسی در مرآة می‌گویند «وقع الاجماع علی خلافه». حتی مرحوم شیخ که این روایت را به ابری بودن هوا حمل کرده‌اند، همه ناراحت هستند. یعنی شما می‌گویید اگر هوا ابری بود و ندیدیم و فردایش تطوق داشت، باید قضا کنیم؟! چه کسی گفته؟! یعنی به شیخ این ایراد را گرفته‌اند که این چه جمعی است شما کرده‌اید؟! معنای جمع شما خلاف اجماع است. اجماع این است که وقتی ابری بود و ندیدید، ثلاثین بگیرید. نه اینکه اگر ابری بود فردا غروب اگر تطوق داشت باید یک روز قضا کنید. شیخ به این صورت حمل کرده‌اند. به شیخ ایراد گرفته‌اند که اینطور حمل کرده‌اند.

شاگرد: حمل شیخ را توضیح بفرمایید.

استاد: شیخ فرموده‌اند تطوق که علامت برای دخول نیست. بله، اگر دیشب ابر بود و نتوانستید ببینید ولی فردا تطوق داشت، آن وقت امارت دارد. بحث‌های مرحوم خوئی در اینجا را ببینید. اوّلاً می‌گویند اعراض اصحاب ثابت نیست. بعد می‌گویند روایت صحیحه است. اعراض هم معلوم نیست. حتی اگر اعراض هم کرده باشند، حجت نیست. مبنای ایشان معلوم است. لذا فتوا می‌دهند اگر تطوق دارد، ثابت است. بدون قید شیخ فتوا می‌دهند. یعنی حتی اگر هوا صاف بود، فردایش تطوق داشت، نزد ایشان طبق این روایت عالی السند کافی است. من گشتم تا هیچ رقم حرفی در آن نباشد. هم از این حیث که مجمع علیه و مشهور در آن روشن است و درعین‌حال ایشان این روایت را آورده‌اند.

شاگرد: این روایت شاهد چیست؟

استاد: شاهد بر این است که در قرن چهارم اگر قرار بر تصفیه بود، قرار بر «مجمع علیه» بود، این روایت که شاذ است. چه شاذی بالاتر از این روایت؟!

شاگرد: مرحوم صدوق هم این روایت را آوردهاند؟ مدعی این بود که کافی و صدوق نیاوردهاند ولی مرحوم شیخ آورده است. اما اینکه امام فرمودهاند «ان مجمع علیه لاریب فیه» یک امارهٔ عقلائی است. آیا ثابت است که این اجماع در قرن چهارم هم بوده؟

استاد: علامه مجلسی را گفتم. علامه حلی که در کردهاند و میگویند در سند این روایت اشکال است.

شاگرد: علامه مجلسی را عرض میکنم. ایشان که ادعای اجماع میکنند، یعنی در قرن چهارم چنین اجماعی بوده؟

شاگرد۲: این روایت در فقیه هم هست.

شاگرد: این اتفاقاً موید است. هر چه که بعداً طبقش عمل نکردهاند که نقض بر ما نیست.

استاد: مرحوم شیخ هم همین را از سعد بن عبدالله میآورند. میگویند به اینها عمل نمیشود. همین چیزی که شما برای عبارات عمار ساباطی از شیخ میآوردی، شیخ در مقابل تطوق، به اخبار متواتره جواب میدهند. ایشان که نمیگویند من عمل میکنم. یعنی روایتی که در فقیه و کافی آمده، در اینجا به شذوذ و به اینکه طائفه عمل نکردهاند و به اینکه خلاف اخبار متواتره است، رد میکنند.

شاگرد: فرمودی که شیخ جمع میکنند.

استاد: بعد جمع میکنند.

شاگرد۲: عبارت شیخ این است:

> **فهذان الخبران وما يجري مجراهما مما وه في معناهما انما يكون امارة على اعتبار دخول الشهر إذا كان في السماء علة من غيم وما يجري مجراه ، فجاز حينئذ اعتباره في الليلة المستقبلة بتطوق الهلال وغيوبته قبل الشفق أو بعد الشفق ، فاما مع زوال العلة وكون السماء مصحية فلا تعتبر هذه الاشياء ويجري ذلك مجرى شهادة الشاهدين من خارج البلد[3]**

استاد: این عبارت مقصود من را کامل نمی رساند.

---

[1] الكافي- ط الاسلامية نویسنده : الشيخ الكليني جلد : ۴ صفحه : ۷۶

[2] همان ص۷۸

نقل روایات شاذه عدد

ببینید موارد در کافی و فقیه هست، ولی وقتی نگاه میکنید همان شذوذی که در روایت عمار میگویید، در اینجا هم هست. ما باید شاذ را معنا کنیم. منظور از شذوذ چیست. باب بعدی را ببینید: مرحوم کلینی در دو باب بعدی هفت روایت میآورند در این مورد که شهر مبارک کم نمیشود. شهر شعبان همیشه ناقص است و شهر مبارک هم همیشه تام است. یعنی اخبار عدد. این روایات شاذ هست یا نیست؟!

شاگرد: نیست.

استاد: پس چطور وقتی شیخ مفید رساله نوشتند، فرمودند این روایات مخالف اخبار متواتره است؟! بالاتر؛ چطور گفتند این روایت حتی در کتاب خود حذیفة بن منصور نیست؟! جواب هایی که به روایات عدد دادند، همین بود که میگفتند خود حذیفه کتاب دارد ولی این روایات در کتاب خودش نیامده است و تنها در این نقل ها آمده! از این جواب ها شاذ بودن این روایات استفاده نمیشود؟! بعداً هم با تعبیرات مهم شیخ صدوق که گفتند «یتقی کما یتقی الغالمه». شما بگویید این روایات در قرن پنجم شاذ نبود، خب چطور بعضی از روایات فروعات شاذ به حساب میآمد ولی این روایات که محل ابتلاء کل طایفه است، شذوذ ندارد؟!

شاگرد: تا بهمعنای شاذ نرسیم، بحث جلو نمیرود.

استاد: احسنت، شما ادعای یک چیزی را در قرن پنجم میکنید که اصلاً سردرگم است و معلوم نیست. پس چطور علماء یک پروژه و کار انجام دادهاند؟! خب این کار کجا است؟! تعریفش کجا است که بگوییم شیخ میدانستند و چون پدر طائفه بودند دوباره آن مهات را احیاء کردند! خب چه مهاتی است؟! اگر عمل است، عمل که اماته نیست. اتفاقا عمل یعنی من به اینها فتوا دادم و بعدا همین روایات را در کتابها میآوریم و مجتهدین بعدی نگاه میکنند.

شاگرد: اگر منظور نقل باشد، چه؟ اخبار عدد که از مسلمات بود که در مقابل رؤیت بود.

شاگرد۲: خود مرحوم کلینی در این نوادر فتوا میدهد؟

استاد: نه، آن روایتی که من خواندم جزء نوادر نبود. اینکه باب دارد به چه معنا است، قبلاً بحث کردیم. چند معنا را عرض کردیم. ممکن است دارد بهمعنای غیر معمول به باشد.

شاگرد: مرحوم صدوق این روایت را در معانی الاخبار بهعنوان نوادر المعانی آوردهاند.

استاد: عرض من این است: در قرن چهارم کتابهای مهمی نوشته شده است. آیا بناء این کتب بر حجت بین آنها و ربشان بود؟ بنائشان در ذکر ما یعمل به بود؟ از بحث ما خارج است. یک فقیهی معمول به خودش را میآورد؛ من لایحضره الفقیه داشت. یا بناءشان بر نقل روایت بود، خب این تصفیه نیست. تصفیه باید میزان داشته باشد.

شاگرد: غیر شاذ به این معنا که نقلشان شاذ نیست. مثلاً با اینکه از عمار بن موسی نقل روایت میکنند ولی برخی از روایات او شاذ بوده است.

استاد: شاذ یعنی چه؟

شاگرد: یعنی نقلش زیاد نبوده است. مثلاً منفرد بود.

استاد: یعنی خود راوی به آن منفرد بود؟

شاگرد: روایت به اشخاص سند نبوده، حالا ای در کتب مشهور نیامده بود ای .... یعنی سندی نگاه نمی کردند.

شاگرد۲: وقتی مرحوم کلینی مرجحات را ذکر می‌کنند که یکی از آن‌ها شاذ و مشهور است، می‌فرمایند «و نحن لانعرف ذلک الّا القلیه». یعنی اصلاً خود مرحوم کلینی این ادعا را در می‌کند که من چنین تصفیه‌ای نکرده‌ام. چنین چیزی نیست و خیلی کم است. آن وقت شما به گردن مرحوم کلینی بگذاری که این کار را کرده‌ای؟!

شاگرد: «القلیه» نسبی است.

شاگرد۲: همه ترجیحات را می‌فرمایند «لانعرف الّا القلیه». شهرت هم یکی از آن‌ها است.

استاد: در این حدیث عالی السند شما ببینید در غیر نقل پدر مرزام اصلاً کلمه «تطوق» داریم؟! یعنی فقط یک نفر است که این واژه را نقل کرده است. مرحوم کلینی آن را آورده‌اند. خب این شاذ بوده ای نه؟ اگر شاذ یعنی فقط یک راوی نقل کند، خب این شاذ است. چه کسی غیر از او نقل کرده؟!

شاگرد۳: ممکن است مشایخ مرحوم کلینی قبول کرده‌اند.

استاد: پس شاذ را باید معنا کنیم، خب چرا قبول کرده‌اند؟! عمل کرده‌اند؟!

شاگرد۳: همین که نقل می‌کنند یعنی از جهت نقل قبول داشته‌اند.

استاد: یعنی شهرت روائی دارد؟ خب هر کجا مرحوم کلینی یک روایت آورده‌اند، شهرت روائی دارد؟!

شاگرد۲: در عده تصریح می‌کنند این اختلاف‌هایی که در استبصار و تهذیب آورده‌ام، این جور نیست که یک طرف شاذ باشد. خیلی از اصحاب هم عمل می‌کنند. اصلاً اول اصحاب این است که به خبر واحد عمل می‌کنند. لذا باید ببینیم ترجیحات کدام است.

استاد: اتفاقا کار شیخ، کاری است که مثل من طلبه باید از ایشان مشکور باشم. همین روایت عمار که ایشان در تهذیب می‌آورند و در کتاب‌های دیگر نیامده...؛ قرار شد که تصفیه نباشد چون این کتاب‌ها در دست همه بود. مرحوم شیخ هم از کتبی آورده که در دست همه بود. همین روایت عمار را نگاه کنید؛ حتی وقتی ادعای اضطراب در متن حدیث او می‌شود، اگر بحث‌ها را گسترده کنید می‌بینید توهّم اضطراب است. یعنی خود عمار ساباطی در فضای فقه مطلب عال العالی را می‌گوید. زوایای بسیاری ظریفی از بحث فقهی را تذکر می‌دهد که امام معصوم در کلام او گذاشته‌اند. خب در کلاس آن را کنار می‌گذارند. چون در کلاس آن را کنار گذاشتیم، نسیاً منسیاً کنیم؟! این قدردانی از یک نعمت است؟! یک نقلی است که ما توهم اضطراب می‌کنیم. البته نمی‌خواهم بگویم هیچ کجا نیست. ولی مواردی شده که می‌گویند اینجا مضطرب است، ولی درواقع مضطرب نبوده است. «هذا و الله ال یُقضی ابدا». می‌گویند یعنی چه؟! من که نگاه می‌کردم بینی و بین الله در ذهن معنا آمد. خیلی هم مناسب با کلام امام در قبلش هست. بعد برخورد می‌کنیم و می‌بینیم آن عالم می‌گوید که اصلاً معنایی ندارد! خب ذهن‌ها مختلف است. یک ذهن می‌آید و در «هذا و الله لایقضی

ابدا» گیر می‌افتد. ذهن دیگر زمینه‌ای دارد؛ مثلاً فکری کرده و ذهنش جلو می‌رود و می‌بیند کاملا متناسب است و این اضطراب‌ها کنار می‌رود.

شاگرد۲: فرمایش ایشان که روایت شاذ را کنار می‌گذاشتند، یک احتمال شد. آیا برای آن دلیل هم آوردند؟! یعنی به صرف اینکه مرحوم صدوق و کلینی نیاورده اند، پس بنائشان بر این بود که روایات شاذ را کنار بگذارند؟!

شاگرد۳: ایشان یک فرضیه مطرح کرد ولی هم شواهد له خیلی جدیتر می‌خواهد و هم باید شواهد علیه را مفصل بررسی کند.

استاد: ایشان فرمودند شاذ یعنی غیر شهرت روائی. روایتی که شهرت روائی داشت را می‌آوردند و آن چه که شهرت روائی نداشت نمی آوردند. این کاملاً قابل بررسی است. مهمتر این است: آیا این علماء آگاهانه شاذ را کنار می‌گذاشتند؟ یا اگر آگاهانه بود چرا یک تذکر از شیخ و شاگردانش و از خود آن‌ها نیست؟! یعنی بگوئیم ما این نهضت را انجام دادیم!

شاگرد: طبیعی بود که سراغ شهرت بروند. ولی برای جناب شیخ این‌ها پیش نمی آمد.

استاد: الآن در باب الأهلّة دوازده روایت هست. سه نوع مفاد دارند. یعنی همه این‌ها مشهور بود؟! هم تطوق مشهور بود، هم ...؟!

شاگرد۲: اینکه مشهور بود یعنی چه؟

استاد: ایشان مقابل شاذ می‌گویند. یعنی مشایخ زیاد نقل کرده بودند. شهرت روائی داشت.

شاگرد۲: یعنی در کتب نقل روائی زیاد نقل شده باشد....

استاد: این کتبی که ایشان می‌گویند کتب معروف در دست همه بود. اما می‌گوییم شاذ؟! خب منظور از شاذ آخر کاری یعنی پدر مرازم است؟! یا این کتاب‌های در دست‌ها است؟! اگر در دست‌ها است که همه داشتند.

شاگرد۳: در کلام ایشان پیش فرضی هست که مشهور یعنی کتاب مرحوم کلینی و شیخ صدوق. درحالی‌که آن حجم از کتاب‌ها که در دست‌ها نبوده است. حالت مصادره دارد، آن کتاب‌هایی که در دست علماء آن زمان بوده، چه تعدادی در دست ما است تا ببینیم شهرت روائی داشته یا نه؟!

شاگرد۲: روایتی که خلاف فتوایش هست و آن را آورده موید حرف ایشان است. یعنی آن را قبول دارند ولی به آن عمل نکرده‌اند. ولی روایاتی که نیاورده اند یعنی قبول ندارند. همین روایت ابن مرازم را کلینی فتوا نداده است.

استاد: این روایت که در باب نوادر نیست.

شاگرد۲: فتوای ایشان همان عنوان اولی است که می‌آورند.

استاد: عنوان این است: «الاهله و الشهادة علیها».

شاگرد: در یک باب ممکن است ایشان روایات متعارض بیاورد. نباید به این نظریه صفر و یک نگاه کرد. فی الجمله شواهدی هست ولی تمام شده هم نیست.

استاد: شما شاید بالای ده مورد از فرمایشات شیخ در استبصار نسبت به عمار را آوردهاید. تمام موارد را نگاه کنید. میگویید «عمل نمیشود». خب چه کسی در عمل مشکل دارد؟! اینکه نظریه نیست. عمل که تصفیه نیست!

شاگرد: عمل نمیشود و نقلش هم شاذ بوده است. یکی از شواهدش هم این است که هیچیک از بزرگان اینچنین تعبیری در مورد این کتاب عمار بن موسی ندارند.

شاگرد۲: معنای «جید معتمد» این نیست که شهرت روائی داشته؟!

استاد: از او روایت آمده است. صد روایت در کافی از عمار آمده، این کم است؟!

شاگرد۳: این صد مورد را کلینی از چه کتابی آورده است؟

استاد: یعنی اینکه مرحوم شیخ میگویند «کتاب جید معتمد»، یعنی از حیث کتاب شاذ است؟!

شاگرد: نظر شیخ این است که این کتاب معتمد بوده.

استاد: نظر شیخ این است که معتمد است و نظر شیعه این است که شاذ است؟! شیخ بهعنوان خبره فن وقتی میگوید «کتابه معتمد» یعنی «کتابه شاذ عند الطائفه و معتمد عندی»؟! معتمد که نزد تنها من نیست. من در فهرست برای تاریخ شیعه به ارث میگذارم که این کتاب معتمد است اما به فتوای من ولی نزد شیعه شاذ است!

شاگرد: عبارات صاحب حدائق را ببینید. ایشان میگویند هر کسی با تهذیب و استبصار ممارست داشته باشد، متوجه میشود که کثرت شذوذات و سقط و اینها در آنها وجود دارد.

استاد: در یک فضایی اگر کسی به دیگری تنقیصی وارد کند، وارد کننده بیشتر در معرض نگاه محدق به او است تا مورد علیه. علی ای حال حاصل عرض من این است: اگر مقصود عمل است، عملی هم که میشناسیم چیست و سردرگم نیست، اصلاً مشکلی نداریم و نظریه جدید است. اگر مقصود تصفیهای وراء عمل باشد، باید تعریف ارائه بدهیم. باید بگوییم این شاذ به چه معنا است. باید بگوییم حیث این تصفیه چه بود. چون یک کار عاملانه و آگاهانه برای طیفی از کتب است. میخواهید کتاب را کنار بگذارید؟! میخواهید راوی را کنار بگذارید؟! میخواهید چه کار کنید؟! این تصفیه چیست؟! دوباره یک جوری معنا کنیم که آخر کار به عمل برگردد!

والحمد لله رب العالمین